

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۹۵/۰۸/۱۰

بررسی معنای «صحابه» در قرآن کریم!

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله عرض کردیم یکی از بحث‌هایی که ضرورت دارد پیرامون آن کار علمی مفید انجام بشود، بحث صحابه است. آقایان اهل سنت، «صحابه» را در برابر اهل بیت (علیهم السلام) قرار دادند و قداستی برای صحابه بخشیدند که فراتر از قداستی است که خداوند عالم برای اهل بیت قرار داده است.

ما در جلسات گذشته حدود پانزده عنوان را پیرامون موضوع صحابه مطرح کردیم و عرض کردیم که به طور مفصل باید روی این عناوین کار شود. یکی از این عناوین "تعریف الصحابه عند الشیعه و السنة" است که در حقیقت زیربنای بحث ما است.

اگر ما بتوانیم در همین مسئله «تعریف صحابه» مباحث عمیق مطرح کنیم و نظرات اینها را نقد کنیم و بیان کنیم که اساساً صحابه به چه کسی می‌گویند و تعریف صحابه لغتاً و اصطلاحاً چیست. خیلی از مباحثی که ما در آینده در ذیل این موضوع خواهیم داشت، مترتب بر همین تعریف ما از صحابه است.

البته تلاش ما در جلسات درس، بر این است که مقداری روش بحث دست عزیزان باشد، نه اینکه خودمان بحث را ادامه بدهیم. اگر دوستان وارد اینترنت بشوند و «الصحابة عند الشيعة و السنة» را جستجو کنند، شاید سایت‌های مختلفی را پیدا کنند که به اجمال یا به تفصیل در این زمینه کار کرده‌اند.

در حقیقت ارتباط با اینترنت خیلی از کارها را راحت می‌کند. افرادی فرصت دارند که صد یا دویست ساعت مطالعه می‌کنند، مطالبی از کتب مختلف جمع‌آوری می‌کنند و خلاصه آن را در چند صفحه روی اینترنت می‌گذارند.

ما هم اگر بخواهیم مطالعه کنیم، بعد از صد ساعت به همین نتیجه خواهیم رسید. لذا اگر ما بتوانیم نتیجه کار دیگران را جمع کنیم و خودمان در پایان، اجتهاد کنیم و نظرات را بررسی کنیم، کار مفیدی خواهد بود.

البته این کار به معنای این نیست که ما خودمان به دنبال کاوش و تحقیق و جمع‌آوری اطلاعات نباشیم، بلکه به معنای این است که ما اطلاعات دیگران را بگیریم و در آنها بحث و مناقشه کنیم.

کتاب‌های مختلفی در زمینه تعریف صحابه در کتب شیعه و سنی نوشته شده است؛ مفصل‌ترین کتابی که از شیعه در این زمینه نوشته شده است، کتاب «مقباس الهدایة فی علم الدراية» اثر مرحوم «مامقانی» است که اخیراً در هفت یا هشت جلد چاپ شده است.

کتاب دیگر «الرعاية فی علم الدراية» اثر مرحوم «شهید ثانی» است که مفصل‌ترین کتاب شیعه در علم درایه است؛ ایشان نیز در آنجا این بحث را مطرح کرده است.

در رابطه با تعریف صحابه در نزد علمای شیعه و علمای اهل سنت تفاوت زیادی وجود دارد. علمای شیعه در مجموع، زمانی که به واژه «صحابه» می‌رسند، یک تعریف جامع و واحدی دارند؛ اما در میان اهل سنت بیش از ۱۲ تعریف برای صحابه وجود دارد!

علمای اهل سنت، هر تعریفی که از واژه «صحابه» انجام دادند، دیدند یا جامع افراد نیست یا اینکه مانع اغیار نیست! ما این تعاریف را در جای خود عرض خواهیم کرد که مثلاً «سیوطی» یا «سخاوی» و دیگران، زمانی که

می‌خواهند صحابه را تعریف کنند، بحث مفصلی را می‌آورند. و می‌گویند که مثلاً با کلمه «به» چه مفهومی از تعریف صحابه خارج شد، با کلمه «له» چه مفهومی خارج شد، «مسلماً» چه خارج شد و «مؤمناً» چه خارج شد! با مشاهده این مباحث، انسان متوجه می‌شود که با یک دکان ساختگی و قلبی مواجه است که نه در و دیوار اساسی دارند و نه سقف و پایه مناسبی دارد!!

بررسی معنای «صحابه» در قرآن کریم!

ما ابتدا در رابطه با کلمه صحبت در قرآن کریم، یعنی آیاتی که در مورد کلمه «صحاب» آمده است را بیان می‌کنیم تا ببینیم که اصلاً قرآن کریم در رابطه با صحابه و ماده «صحاب» چه مواردی را بیان می‌کند. در قرآن کریم آیات مختلفی وجود دارد که صحبت و همراهی را بین فرزند و پدر و مادر آورده است. از جمله اینک:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)

اگر به تو اصرار ورزیدند که چیزی را که بدان علم نداری شریک من سازی اطاعتشان مکن،

در این آیه به صراحت بیان شده است که اگر پدر و مادر مشرک تو سعی کردند که تو را از دین بیرون ببرند، از آن‌ها اطاعت مکن!! در ادامه می‌فرماید:

(وَ صَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا)

و در این دنیا به نیکی همدمشان باش،

سوره لقمان (۳۱): آیه ۱۵

در این آیه شریفه کلمه صحابه به فرزند مؤمن با وجود پدر و مادر مشرک تعبیر شد. اینکه اهل سنت در مورد صحابه این قدر سروصدا ایجاد کرده‌اند، توجه داشته باشند که صحابه در قرآن کریم به معنای مصاحبت مؤمن با مشرک هم استعمال شده است!

آقایان که این آیه شریفه:

(إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ)

همان موقعی که در غار بودند و او به همراه خود می‌گفت غم مخور،

سوره توبه (۹): آیه ۴۰

را می‌خوانند و می‌خواهند از این آیه استفاده کنند و فضیلتی برای ابوبکر ایجاد کنند؛ توجه داشته باشند که نفس مصاحبت و صحبت، دلیل بر فضیلت نیست!

در آیه بعدی همسایه را با همسایه به عنوان اصحاب همدیگر آورده است:

**(وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ
بِالْجُنُبِ)**

و به پدر و مادر احسان کنید، و همچنین به خویشاوندان، و یتیمان، و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور، و رفیق مصاحب،

سوره نساء (۴): آیه ۳۶

مراد از (الصَّاحِبِ بِالْجَنَّبِ) شاید رفیق در سفر باشد، شاید مراد همسر انسان باشد یا خادم انسان باشد. و بنا بر نقل صحیح، همه این موارد را شامل می‌شود. به عنوان مثال در مصاحبت زن و شوهر، زن اصحاب مرد است و مرد اصحاب زن است. همچنین دو رفیق همسفر، اصحاب یکدیگر هستند.

در آیه ۳۷ سوره مبارکه کهف، صحبت کافر با مؤمن مطرح شده است که می‌فرماید:

(قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ)

رفیقش که با او گفتگو می‌کرد گفت: مگر به آنکه تو را از خاک آفرید،

سوره کهف (۱۸): آیه ۳۷

در اینجا صحبت میان شخص کافر و شخص مؤمن مطرح است. یا در سوره مبارکه یوسف آیه شریفه ۴۱ کلمه «صحابه» به مصاحبت حضرت یوسف و زندانیان غیر مسلم و غیر مؤمن اطلاق شده است.

(يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَمَا أُخَذَكُمَا فَيَسْقِي رِئَهُ حَمْرًا)

یوسف گفت، ای دو رفیق زندانی من اما یکی از شما ساقی شراب شاه خواهد شد،

سوره یوسف (۱۲): آیه ۴۱

با این بیان روشن می‌شود که مجرد صحبت فردی با فرد دیگر، دلیل بر اشرفیت نیست. اگر بنای بر صحبت باشد، ابولهب و ابوجهل و دیگران هم که عموی ایشان و همراه آن بزرگوار بودند، مصاحب پیغمبر اکرم بودند! بنا بر این مجرد کلمه «صحاب» یا «اصحاب» یا «صاحب» دلیل بر فضیلت نیست.

جالب است که طبق نقل بعضی از ادبای عرب، کلمه «صاحب» در همراهی حیوان با انسان هم استعمال شده است.

«إِنَّ الْجِمَارَ مَعَ الْجِمَارِ مَطِيئَةٌ فَإِذَا خَلَوْتُ بِهِ فَبُئِسَ الصَّاحِبُ»

الاغ همراه با الاغ در حقیقت وسیله‌ای هستند برای رفع حوائج انسان و زمانی که نگاه می‌کنم، می‌بینم بدترین صاحب هستند.

محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء، اسم المؤلف: أبو القاسم الحسين بن محمد بن المفضل الأصفهاني،

دار النشر: دار القلم - بيروت - ۱۴۲۰هـ، تحقيق: عمر الطباع، ج ۲، ص ۶۶۹

این موارد به طور مشخص بیانگر این نکته است که کلمه صحبت در قرآن کریم و ادبیات عرب به مجرد همراهی اطلاق می‌شود. اینکه فلانی اصحاب فلانی و همراه فلانی است؛ این همراهی هیچ دلیلی بر افضلیت نخواهد بود، الا اینکه قرائن دیگری بیاید.

به عنوان مثال کسی که مصاحب با کسی است، کمال همنشین در او اثر بکند و او هم به رنگ او دربیاید؛ این یک مطلبی است. حال در افضلیت به رنگ او دربیاید یا اینکه در شیطنت و بدی به رنگ او دربیاید بحث جدایی است.

اینکه امثال آقای «بخاری» می‌آید و در تعریف صحابه می‌گوید: اگر کسی به اندازه چشم به هم زدنی هم پیغمبر اکرم را ببیند، ما او را از اصحاب پیغمبر اکرم خطاب می‌کنیم؛ و یا بعضی افراد از جمله «سخاوی» این عقیده را مطرح می‌کنند که وجود پیغمبر اکرم وجودی بوده است که به مجرد اینکه کسی او را می‌دید، وجود پیغمبر آن اصحاب را به کیمیای عدالت تبدیل می‌کرد؛ سخن عجیب و قابل تأملی است!

حال آقایان باید توضیح بدهند که این کیمیای عدالت ساز چطور شد که افرادی مانند ابوجهل و ابولهب را به کیمیای عدالت تبدیل نکرد! و یا این همه منافقینی که با پیغمبر اکرم همراه بودند، چطور اینها به کیمیای عدالت تبدیل نشدند؛ آقایان باید پاسخ بدهند! قرآن به صراحت می‌فرماید:

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ)

و بعضی از بادیه‌نشینان که اطراف شمایند منافق‌اند،

سوره توبه (۹): آیه ۱۰۱

خیلی واضح و روشن است که این افراد نتوانستند به کیمیای عدالت تبدیل شوند. به همین جهت بعضی افراد در تعریف صحابه گفته‌اند که نه، مصاحبت تنها کافی نیست، بلکه مصاحبت به شرط ایمان فضیلت است! سپس مشاهده کردند که یک عده از صحابه مصاحبت کردند و ایمان هم آوردند، اما در زمان پیغمبر اکرم مرتد شدند!!

ما حدود ۲۵ مورد از صحابه را به دست آوردیم که در عصر پیغمبر اکرم یا بعد از آن مرتد شدند. یکی از این افراد «عبدالله بن ابی سرح» است که کاتب وحی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بود!

این شخص مرتد شد و پیغمبر اکرم هم او را مهدور الدم اعلام کردند. آن بزرگوار در فتح مکه فرمودند: چند نفر هستند که اگر از پرده کعبه هم آویزان شوند، باید آنان را بکشید. یکی از این افراد همان «عبدالله بن ابی سرح» است که برادر رضاعی عثمان هم است!

آقایان در تعریف صحابه به همین هم اکتفا نکردند و تعریف صحابه را گسترش دادند و ادعا کردند که اگر مصاحب پیغمبر، در زمان پیغمبر یا بعد از ایشان مرتد شود، اما در زمان حیات و یا قبل از مرگ خود، از ارتداد برگردد، باز در زمره صحابه پیغمبر محسوب خواهد شد!

این افراد در تعریف صحابه بساطی درست کردند که بزرگان معاصر اهل سنت زمانی که می‌خواهند اقوال علمای خودشان را پیرامون صحابه بیان کنند، با مشکل مواجه می‌شوند.

این افراد در نهایت به «ابن حجر عسقلانی» متوفای ۸۵۲ هجری متوسل می‌شوند و می‌گویند که جامع‌ترین تعریفی که از صحابه وجود دارد، تعریف «ابن حجر» هست که در قرن نهم آمده است و این تعریف را بیان کرده است.

یعنی شما حساب کنید که از قرن اول تا قرن نهم یک نفر نتوانسته است این معما را کشف کند که معنای صحابه چیست!! ما که می‌گوییم: "فلانی من اصحاب النبی" مراد ما از صحبت کیست؟! یا وقتی می‌گوییم:

«الصحابة كلهم عدول»

المجموع؛ النووی، ج ۱، ص ۶۲، فصل الحديث المرسل

یا:

«الصحابة كلهم من أهل الجنة قطعاً»

الإصابة فی تمييز الصحابة، المؤلف: أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلانی (المتوفی:

۸۵۲ هـ)، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة:

الأولى - ۱۴۱۵ هـ، ج ۱، ص ۱۶۳

مراد از این صحابه، چه کسانی هستند؟! «كلهم» در اینجا به چه معناست؟! آیا به معنای «كل من رأى النبی»

هست؟ یا «كل من رأى النبی و آمن به» هست؟ یا به معنی «كل من رأى النبی و آمن به و لم یکن له رده»

می‌باشد؟ یا به معنای «كل من آمن و كان له رده و رجع عن ارتداده» می‌باشد؟! ما کدام را مراد قرار بدهیم؟!

شما اول تعریفی برای صحابه بیاورید و اصلاً تکلیف این سر بی صاحب را روشن کنید که صاحب این سر

کیست؟! اصلاً سری وجود دارد یا اصلاً سری وجود ندارد؟!

معرفی لغت نگاران مشهور شیعه!

در رابطه با بحث صحابه در لغت نیز مطالبی تقدیم دوستان خواهیم کرد تا معنی صحابه در لغت نیز روشن شود. البته عزیزان دقت کنند که در قسمت لغت و لغت شناسی، عمدتاً لغت نگاران مشهور، از اهل سنت هستند. افرادی از قبیل «ابن فارس»، «ابن منظور»، «صاحب تاج العروس» از این دسته‌اند.

شاید بتوانیم بگوییم که ۸۰ یا ۹۰ درصد از لغت نویسان از اهل سنت هستند، البته این‌طور نیست که لغت نویس شیعه نداشته باشیم. اولین لغت نویس شیعه که قطعاً آقایان ادعا دارند که او شیعه هست «خلیل فراهیدی» است که متوفای ۱۷۰ هجری است. یعنی معاصر امام صادق و امام کاظم (علیهم السلام) بوده است.

در رابطه با لغت نگاران شیعی، بنده یک مطلبی را یادداشت کردم که تقاضا دارم عزیزان دقت کنند. ما در حال حاضر دو لغت نگار شیعی داریم؛ یکی «مجمع البحرین» است که در حقیقت لغات قرآنی را مطرح کرده است و عمدتاً مواد قرآنی، مورد بحث او قرار گرفته است و دیگری «فراهیدی» است. از دیگر لغت نویسان مشهور شیعه آثاری در عصر حاضر نداریم و اگر هم بوده، از بین رفته است.

اولین لغت نگار؛ «ابو عبدالرحمن خلیل بن احمد بصری فراهیدی» است که از او به «سید اهل الادب» تعبیر می‌کنند و بنیانگذار علم عروض هم بوده است.

این شخص کتابی دارد به نام «العین» که قدیمی‌ترین کتاب لغت است که تقریباً در ردیف کتاب «مقایس اللغة» اثر «ابن فارس» است. در مورد ایشان می‌گویند:

«والخلیل بن أحمد الذی لای شک أحد فی تشیعه»

أضواء علی عقائد الشیعة الإمامیة؛ الشیخ السبحانی، چاپ: الأولى، سال چاپ: ۱۴۲۱، ناشر: مؤسسة الإمام الصادق

قم، ص ۲۵۳

سال وفات او را بعضی افراد ۱۷۰، بعضی افراد ۱۷۵ و عده‌ای دیگر ۱۶۰ نقل کرده‌اند. مرحوم «مامقانی» در کتاب «تنقیح المقال» جلد اول صفحه ۴۰۳ زندگی و مشخصات ایشان را به طور مفصل مطرح می‌کند.

«نجاشی» هم در کتاب «رجال» خود چاپ آل البيت جلد دوم صفحه ۳۱۸ زمانی که نام ایشان را مطرح می‌کند، می‌گوید:

«کتاب الخلیلی فی الإمامة»

فهرست اسماء مصنفی الشيعة (رجال النجاشی)، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم
المشرفة، ص ۳۹۴

یعنی جناب خلیلی کتابی افزون بر لغت در امامت هم داشته است. همچنین مرحوم «علامه حلی» در کتاب «رجال» خود نام ایشان را مطرح می‌کند و می‌گوید:

«أفضل الناس فی الأدب و قوله حجة فيه و اخترع علم العروض، و فضله أشهر من أن يذكر و كان إمامی
المذهب»

رجال العلامة الحلی، نویسنده: علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، محقق / مصحح: بحر العلوم، محمدصادق،
ص ۶۷، باب ۱۰

همچنین «ابن داوود» هم می‌گوید:

«الخلیل بن أحمد شیخ الناس فی علوم الادب فضله وزهده أشهر من أن يخفی، كان أمامی المذهب»

کتاب الرجال؛ تقی الدین الحسن بن علی بن داود الحلی؛ منشورات المطبعة الحیدریة النجف؛ ۱۳۹۲ هـ؛ ص ۸۴

دومین لغت نگار؛ «أبان بن تغلب» هست که از اصحاب امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) است. ایشان شخصی است که گواهی اجتهاد از دست امام صادق (علیه السلام) گرفته است و حضرت امام باقر(علیه السلام) درباره او فرمود:

«إِجْلِسْ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَ أَفْتِ النَّاسَ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَى فِي شِيعَتِي مِثْلُكَ»

در مسجد مدینه بنشین، و برای مردم فتوا بده، زیرا من دوست دارم در میان شیعیانم فردی مثل تو دیده شود

الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسي)؛ ج ۲، ص ۳۲۶

من ندیدم در میان بزرگان، کسی را که امام اینچنین به او دستور فتوا دادن داده باشد. آیا اهل سنت کسی همانند «أبان بن تغلب» را دارند یا ندارند؟! البته «أبان بن تغلب» جزو روات «صحيح بخاری» هم است و «ذهبی» هم مطالب زیادی در مورد اینکه او شیعه است و شیعه مفرط است و چرا ما از او روایت داریم و... بیان کرده است.

در آخر هم «ذهبی» می گوید: اگر قرار باشد روایاتی که روات شیعه در کتب ما نقل کرده اند را حذف کنیم، یک سنت عظیم پیغمبر اکرم را از دست خواهیم داد!

این نکته ظریفی است که در بسیاری از موارد به درد ما می خورد. در حال حاضر، وهابیت یا اهل سنت، وقتی به روایاتی که در مورد فضایل اهل بیت عصمت و طهارت یا در مطاعن خلفا و یا مطاعن معاویه است می رسند؛ بلافاصله برچسب شیعه بودن به راوی می زنند و می گویند: **«هذا شیعی»!!**

زمانی که **«هذا شیعی»** را بیان کردند، به این معناست که روایت از درجه اعتبار ساقط شده است؛ گویا شیعه بودن گناهی است که بالاتر از او دیگر گناهی متصور نیست!!

«ذهبی» در کتاب «میزان الاعتدال فی نقد الرجال» که یکی از کتب مهم اهل سنت است، درباره «ابان بن تغلب» می‌نویسد:

«ابان بن تغلب [م عو] الکوفی شیعی جلد»

ابان بن تغلب شخصی از اهل کوفه و شیعه بی‌پروایی بوده است،

«لکنه صدوق فلنا صدقه وعلیه بدعته»

ما از صداقت او استفاده می‌کنیم و بدعتش هم گریبانگیر خودش است.

بدعت «أبان بن تغلب» این است که شاگرد امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) بوده است و روایات ائمه طاهرین را نقل کرده است!!

ذهبی در ادامه می‌گوید:

«وقد وثقه أحمد بن حنبل ویحیی بن معین و ابو حاتم واورده ابن عدی وقال کان غالباً فی التشیع»

در ادامه مطلب جالبی آورده است و می‌گوید:

«فلقائل ان یقول کیف ساغ توثیق مبتدع»

جا دارد که کسی سؤال کند چگونه توثیق فرد بدعت‌گذار جایز است؟

اگر واقعاً ابان بن تغلب مبتدع و بدعت‌گذار است و اهل بدعت است، شما چرا یک بدعت‌گذار را توثیق کردید؟!

«وحد الثقة العدالة والاتقان»

ما کسی را توثیق می‌کنیم که عادل باشد و در مسائل اعتقادی متقن و قابل اعتماد باشد،

«فكيف يكون عدلا من هو صاحب بدعة»

کسی که اصحاب بدعت است، چگونه می‌تواند عادل باشد؟

اصلاً عدالت و بدعت با هم سازگار نیست! البته خود این آقایان دارند که ما از همین بدعت‌ها در میان صحابه و تابعین هم داریم، اما بدعتشان کوچک است! بنابراین این‌طور نیست که بدعت اصلاً نداشته باشیم!!

ذهبی در جواب این قسمت از مطلب خودش می‌گوید:

«ان البدعة على ضربين فبدعة صغرى كغلو التشيع أو كالتشيع بلا غلو ولا تحرف»

بدعت دو گونه است. بدعت صغری مثل غلو شیعه‌گری و یا تشیع بدون غلو و بدون تحرف

«فهذا كثير في التابعين وتابعيهم مع الدين والورع والصدق»

غلو در تشیع در میان تابعین و توابع آنان زیاد بوده است.

در آنجا می‌گوید: "عدالت با بدعت سازگار نیست!" اما اینجا می‌گوید: "در بسیاری از تابعین تشیع بوده است!". البته قبلاً عرض کردیم که این افراد مرسلات تابعین را حجت می‌دانند، و سنت تابعین را در ردیف سنت النبی می‌دانند!

دیدگاه اندیشمندان اهل سنت، پیرامون روات شیعی مذهب!

ذهبی در ادامه گفتارش می‌گوید:

«فلو رد حديث هؤلاء لذهب جملة من الآثار النبوية»

اگر ما احادیث شیعیان را رد کنیم، بخش عظیمی از آثار سنت پیغمبر از بین خواهد رفت.

«وهذه مفسدة بينة»

میزان الاعتدال فی نقد الرجال، اسم المؤلف: شمس الدین محمد بن أحمد الذهبی، دار النشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۹۹۵، الطبعة: الأولى، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد عبدالموجود، ج ۱، ص ۱۱۸، ح ۱۲۵۲

همچنین آقای «خطیب بغدادی» متوفای ۴۶۳ هجری؛ کتابی دارد به نام «الکفایة فی معرفة علم الروایة». این کتاب یکی از قدیمی‌ترین کتب درایه اهل سنت است. ایشان در این کتاب از «علی بن مدینی» که از بنیانگذاران علم رجال اهل سنت است، نقل می‌کند:

«ولو ترکت أهل الکوفة لذلك الرأی یعنی التشیع»

دوستان توجه داشته باشند که یکی از مواردی که امروزه وهابیت در رسانه‌ها مطرح می‌کنند و روایت را رد می‌کنند، همین است که جلوی راوی روایت بنویسند «کوفی»! و نتیجه بگیرند که شخصی که «کوفی» باشد حتماً «شیعی»! و شخص «شیعی» یعنی شخص بدعت‌گذار و ما نمی‌توانیم به روایت بدعت‌گذار عمل کنیم!! خطیب از قول مدینی در اینجا می‌نویسد:

«ولو ترکت أهل الکوفة لذلك الرأی یعنی التشیع خربت الکتب»

اگر ما راویان کوفه را به خاطر تشیع رد کنیم، کتاب‌های ما خراب و ویران می‌شود.

الکفایة فی علم الروایة، المؤلف: أحمد بن علی الخطیب البغدادی، الناشر: المكتبة العلمیة - المدینة المنورة، تحقیق: أبو عبدالله السورقی، إبراهيم حمدي المدني، ج ۱، ص ۱۲۹

همچنین «ابن حجر عسقلانی» در کتاب «تهذیب التهذیب» جلد پنجم صفحه ۹۵ کلام جالبی از «ابن ابی شیبیه» نقل می‌کند و می‌گوید:

«لولا رجلا من الشيعة ما صح لهم حديث»

اگر چنانچه دو نفر شیعه را از راویان خود حذف کنیم، اصلاً حدیث صحیحی برای ما باقی نمی‌ماند.

«عباد بن یعقوب و ابراهیم بن محمد بن میمون»

یکی از آن‌ها عباد بن یعقوب و دیگری ابراهیم بن محمد بن میمون است.

تهذیب التهذیب، المؤلف: أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی، الناشر: دار الفكر - بیروت،

الطبعة الأولى، ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴، ج ۵، ص ۹۵

«عباد بن یعقوب» کسی بود که همواره به عثمان فحش می‌داد و ناسزا می‌گفت؛ اما با این حال از راویان

«صحیح بخاری» است!!

جالبترین کلام مربوط به «ألبانی» است که از او به «بخاری دوران» تعبیر می‌کنند. او در کتاب «الأحادیث

الصحيحة» جلد پنجم در رابطه با حدیث:

«فإنه منى وأنا منه وهو وليكم بعدى وإنه منى وأنا منه وهو وليكم بعدى»

مطلبی را نقل می‌کند و می‌گوید:

«فإن قال قائل: راوی هذا الشاهد شيعي، وكذلك في سند المشهود له شيعي آخر»

راوی این روایت شیعه است و همچنین در سند مطبوع آن هم راوی شیعه دیگری است،

«فأقول: كلاً لأن العبرة في رواية الحديث إنما هو الصدق والحفظ»

هرگز! شیعه بودن که اشکالی ندارد، آنکه برای ما ملاک است صداقت راوی و ضابط بودن راوی است.

«وأما المذهب فهو بينه وبين ربه، فهو حسيبه»

مذهب او بین خود او و خداست و خود او هم پاسخگوست.

«ولذلك نجد صاحبی " الصحيحین " و غیرهما قد أخرجوا لكثیر من الثقات المخالفین كالخوارج

والشیعة و غیرهم»

به همین خاطر ما می بینیم که مسلم و بخاری در کتب خود از بسیاری از مخالفین، مثل خوارج و شیعه

و دیگران، روایت نقل کرده اند.

سلسلة الأحادیث الصحیحة و شیء من فقهها و فوائدها، المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد ناصر الدین الألبانی

(المتوفی: ۱۴۲۰ هـ)، الناشر: مكتبة المعارف للنشر والتوزیع، الرياض، الطبعة: الأولى، (لمكتبة المعارف)، ۱۴۱۵ هـ.

ج ۵، ص ۲۶۲

بینید که در اینجا شیعه را در کنار خوارج قرار داده است! می گوید همانگونه که ما روایات خوارج را وقتی ثقه

باشند قبول می کنیم، روایات شیعه مورد وثوق را هم قبول می کنیم. البته عزیزان دقت کنند که مبنای شیعه هم

همین است.

در کتاب «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» شاید بالای ۲۵ نفر از خوارج و نواصب روایت نقل کرده اند. «حریر

سجستانی» از نواصب مشهور است که بخاری از او نقل روایت کرده است. کسی که درباره او نقل کرده اند که:

« فکان لا یخرج من المسجد حتی یلعن علیا سبعین مرة وقال بن حبان کان یلعن علیا بالغداة سبعین

مرة وبالعشي سبعین مرة »

تهذیب التهذیب ، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلانی الشافعی ، دار النشر : دار الفكر -

بیروت - ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴ ، الطبعة : الأولى؛ ج ۲، ص ۲۰۹

«ابن تیمیه» هم به صراحت می‌گوید: شیعه بودن موجب نمی‌شود تا ما روایات آنان را رد کنیم، اعتبار، میزان عدالت است.

«ابن حبان» هم می‌گوید: اگر ما مذهب راوی را ملاک قرار بدهیم، اصلاً سنت پیغمبر اکرم تماماً نابود خواهد شد. ملاک برای قبول روایت مذهب است!

به عنوان مثال «شافعی‌ها» که در کلام «اشعری الاعتقاد» هستند، باید تمام کسانی که «حنفی» مذهب و «ماتریدی» هستند را رد کنند! «مالکی‌ها» معتزلی هستند و باید تمام راویانی که در مسائل کلامی «اشعری المذهب» و «ماتریدی المذهب» هستند رد کنند!

در هر صورت بحث در رابطه با «أبان بن تغلب» بود که من خواستم این را عرض کنم که مرحوم «نجاشی» می‌گوید:

«وكان قارئاً من وجوه القراء، فقيهاً، لغويًا»

فهرست اسما مصنفی الشيعة (رجال النجاشي)، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم

المشرفة، ص ۱۰، [۷] أبان بن تغلب بن رباح

اما متأسفانه از کتاب لغت «أبان بن تغلب» چیزی در دست نداریم. «ياقوت حموي» هم در کتاب «معجم الأدباء» همین تعبیر را دارد. «ابن حمدون» و «ابن ندیم» همین تعبیر را دارد و او را شیخ اهل لغت خطاب می‌کنند.

همچنین «ابوبکر محمد بن حسن بن درید ازدی» و یا «صاحب بن عباد» که اینها نیز از لغت نگاران شیعه هستند.

شاید اگر دوستان بگردند، مطالبی بیش از این پیدا کنند. ما از مشاهیر شیعه که در لغت نویسی گوی سبقت را ربوده‌اند و کار لغوی کرده‌اند توانستیم این چند مورد را پیدا کنیم. دوستان می‌توانند مطالبی بیش از این هم پیدا کنند.

در مسائل لغوی عمدتاً کتب لغت مثل «العین» خلیل فراهیدی که هم مورد تأیید شیعه و هم مورد تأیید اهل سنت است و همچنین «مقایس اللغة» که آنهم مورد تأیید شیعه و اهل سنت است؛ و یا «قاموس المحيط» فیروزآبادی و صاحب کتاب «تاج العروس»؛ همه اینها مورد تأیید شیعه و اهل سنت هستند؛ جز در مواردی که مربوط به امامت و وصایت باشد.

متأسفانه این افراد زمانی که بحث امامت، وصایت یا خلافت را مطرح می‌کنند، طوری معنا می‌کنند که با مبانی اعتقادی آنان در تضاد نباشد!

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته